بررسی تاریخ و تمدن شهرهای خراسان بزرگ (نمونه موردی: سمرقند، هرات، بلخ و مرو)

امیر رحمانی[۱]، محسن قربانخانی[۲]

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۹/۲۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۱/۹/۲۶

چکیده

تمدن راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسان و دربرگیرنده‌ی سازگاری کلی با نیازهای اقتصادی یا محیط جغرافیایی پیرامون و سازمان مشترکی برای فرو نشاندن نیازهای اجتماعی و سیاسی محیط پیرامون و مجموعه‌ی مشترکی از اندیشه‌ها و دستاوردها است. فرهنگ و تمدن یک جامعه هویت آن جامعه است و منشاء عمده‌ی دگرگونی‌های اجتماعات بشری که تمام جهت گیری‌ها و کارکردهای گوناگون از آن سرچشمه می‌گیرد، لذا آگاهی از فرهنگ و تمدن به جهت شناخت هویت و نقطه‌ی آغازین دگرگونی‌های اجتماعی ـ تاریخی ضروری به‌نظر می‌رسد. از آن جاییکه هدف از پژوهش حاضر شناخت و بررسی تاریخ و تمدن شهرهای خراسان بزرگ شامل شهرهای سمرقند، هرات، بلخ و مرو می باشد، روش پژوهش منطبق بر روش توصیفی- تحلیلی و به‌صورت مطالعه‌ی اسنادی و کتابخانه‌ای است. در این راستا از مقالات، کتب، پژوهش‌ها و طرح‌های مستند داخلی و خارجی مرتبط با موضوع در جهت دستیابی به هدف پژوهش استفاده شده است. بحث ما بر سر تاریخ شهرهای خراسان بزرگ که هم‌اکنون بیشتر آنها از حوزه‌ی اقتدار سیاسی خارج شده‌اند، تنها یک بحث جغرافیایی تاریخی نخواهد بود، زیرا که هویت تاریخی هر منطقه‌ای بسته به فرهنگ، مذهب و احساس یگانگی ملی دارد که خوشبختانه با همه‌ی این‌که بیش از یک قرن است که برخی شهرها از ایران جدا گشته‌اند، پیوندهای مذهبی و فرهنگی آن مناطق، محققین و مورخین ما را بر آن داشته است تا پیشینه‌ی تاریخی آنها را بررسی و در برابر انستیتوهای شبیه‌سازی فرهنگی و اجتماعی، از مواد کتبی و تاریخی خود بهره گیرند.

واژگان کلیدی: تاریخ و تمدن، خراسان بزرگ، سمرقند، هرات، بلخ و مرو

۱. نویسنده مسئول: مدرس گروه شهرسازی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحدهمدان، Amir_Rahmani_1366@Yahoo.com
۲. کارشناس شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحدهمدان

۱- مقدمه

فرهنگ و تمـــدن هر جامعـــه‌ای هویت یک جامعه اســـت. این پدیده، منشـــأ عمده دگرگونی‌های اجتماع بشـــری بوده و تمام جهت گیری‌ها و کارکردهای گوناگون انســـانی از آن سرچشـــمه می‌گیرد، از ایـــن‌رو آگاهی از فرهنـــگ به جهت شـــناخت هویت و نقطـــه آغازین دگرگونیهـــای اجتماعی- تاریخی یک ضرورت است(ورجاوند، ۱۳۵۷: ص ۲۰). آشنایی هر ملتی با فرهنگ، تمدن و تاریخ و درس‌گیری از نقاط ضعف و قوت آن، آغازی برای بازشناســـی دوباره هویت آن جامعه و یکی از بزرگترین و مهمترین عوامل دگرگونیهای اجتماعی- دینی، پیشرفت و حرکت به شـــمار می‌آید. بدون درک این که چه بوده ایم نمی‌توانیم به این که کجا قرار داریم و ســـرانجام چه باید باشیم دســـت یابیم. فرهنگ و تمدن اسلامی فصل تازه و درخشانی در تاریخ زندگی بشر گشـــود و با پیام آگاهی، آزادی و عدالت، راهی فراروی ملت‌ها نهاد که بزودی توانست تا دوردست ترین نقاط خراسان، ماوراءالنهر و سند در خاوران و از آن سوی، تا کرانه‌های آبهای اطلس در باختران را درنوردد و با فرهنگی انســـان ســـاز و تعالی‌بخش، تمدنی عظیم را با بهره‌گیری از دستاوردهای دنیای متمدن آن روز و تکمیل آن ها، بنیان نهـــد و چراغ دانش و معرفـــت را در جهان برافروزد. ازاین میان خراســـان بزرگ یا خاوران، مرکز خیزشـــی عظیم در نشاط علمی و معارف دینی گشت. از شهرهایی چون مرو، نیشابور، بلخ، هرات، سمرقند، بخاراودیگر شهرهای تاریخی خراســـان، در زمینه دین و علم، آثاری پدید آمد که ســـیمای زندگی دینی و دنیوی مســـلمانان را دگرگون ساخت(استیون لوکاس، ۱۳۷۸: ص ۲).

خراسان از زمان ساســـانیان به این‌طرف، نامی سنتی و کلی برای اشـــاره به نواحی شـــرقی ایران امروزی و شامل بخش عمده ای از افغانستان، تاجیکســـتان، ازبکستان، ترکمنستان و بخشـــهایی از قرقیزســـتان امـــروزی بـــوده و در لغت‌نامه دهخدا آمده که کلمه خراســـان واژه‌ای پهلوی اســـت که در متون قدیمی به معنی مشـــرق(خاور) در مقابل مغرب(باختر) به کار رفته‌است(لســـترنج، ۱۳۶۴: ص۴۰۸). شواهد تاریخی بیانگر آن است که ســـرزمین خراســـان در طول تاریخ، هیچ گاه دارای مرز ثابـــت جغرافیایی نبوده و تحـــت تاثیر عوامل مختلف، محدوده‌اش همواره کاهش یا گســـترش یافته‌است. به طور ســـنتی ســـرزمین‌های شـــرق کویر نمک را خراسان خوانده‌اند لیکن حدودشـــرقی آن در طول تاریخ دســـتخوش تغییر بوده‌اســـت. معمولاً گفته می‌شـــود که خراسان از شرق به ترکستان و هندوســـتان محدود بوده‌اســـت. خراسان را از شـــمال محدود به ماوراءالنهر می‌دانند لیکن گاه ماوراءالنهر هم بخشی از خراسان به حســـاب آمده‌است. خراسان در زمان ساســـانیان یکی از چهار ناحیه اصلی کشور بود و یک مرزبان داشت. در مورد حدود و موقعیت خراســـان در عهد ساسانیان، کریستن‌سن بر طبق کاوشهای هرتســـفلد چنین می‌نویسد: دروازه‌های کاسپین نزدیک ری، کوههای البرز، گوشه جنوب شرقی بحر خزر، دره اترک.خطی که از صحرای تجن گذشته و در زیر قرقی به جیحون می‌رســـد موافق مسکوکات سکایی ساسانی که به دســـت آمده این خط ســـرحدی از قلل سلسله جبال حصار گذشته و به پامیر می‌رسد و از آنجا به سمت جنوب مایل گشـــته و به امتداد قطعه‌ای از جیحون که بدخشان را در میان گرفته ســـیر کرده به قطعه هندوکش می‌رسیده است. از آن نقطه سرحدی به سمت مغرب برگشته و در امتداد سلسله هندوکش و ملحقـــات آن به جنوب هرات رســـیده و در ناحیه جنوب ترشیز و خاف و قهستان(کوهســـتان) را قطع کرده، باز به دروازه‌های کاســـپین می‌پیوسته‌اســـت (فراهانی، ۱۳۱۴: ص۸۸). در این راســـتا به منظـــور شـــناخت و آگاهی هرچه بیشتر از تاریخ و تمدن شهرهای خراسان بزرگ به طور نمونه شهرهای ســـمرقند، هرات، بلخ و مرو مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- هدف و روش تحقیق

فرهنگ و تمدن یک جامعه هویت آن جامعه اســـت و منشاء عمده دگرگونی‌های اجتماعات بشری که تمام جهت گیریها و کارکردهای گوناگون از آن سرچشـــمه می‌گیرد، لذا آگاهی از فرهنگ و تمدن به جهت شـــناخت هویـــت و نقطه آغازین دگرگونیهای اجتماعی ـ تاریخی ضروری به نظر می‌رســـد. ازآنجایی که هـــدف از پژوهش حاضر شـــناخت و بررســـی تاریخ و تمدن شـــهرهای خراسان بزرگ شـــامل شهرهای سمرقند، هرات، بلخ و مرو می باشـــد، روش پژوهش منطبق بر روش توصیفی- تحلیلی و بهصورت مطالعهی اســـنادی و کتابخانهای است. در این راستا از مقالات، کتب، پژوهش ها و طرح های مستند داخلی و خارجی مرتبط با موضوع در جهت دستیابی به هدف پژوهش استفاده شده است.

۳- مبانی نظری تحقیق

تمدن راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسان و دربرگیرنده ســـازگاری کلی با نیازهـــای اقتصادی یا محیـــط جغرافیایی پیرامون و ســـازمان مشـــترکی برای فرو نشـــاندن نیازهای اجتماعی و سیاســـی محیط پیرامون و مجموعه مشترکی از اندیشه‌ها و دستاوردها است، به عبارتی تمدن صورت و تجسم عینی فرهنگ است، همانطور که فرهنگ ظهور و بسط تفکر می باشد. بعد از اسلام آوردن بســـیاری از اقوام غیرعرب و در آمیختن آنها با عربها قوم تـــازه‌ای به وجود آمد که قرآن کتاب

اصلی آنان بـــود و به ناچار همه عربـــی می‌آموختند. در نتیجه جهان اســـلام آمیزه‌ای از اقوام گوناگون بود که قرآن و زبان عربی عامل یگانگی آنها بود که به این تمدن، تمدن اسلامی می‌گفتند(استیون لوکاس، ۱۳۷۸: ص۴).

تمدن عمدتـــاً از زمانی پدیـــد آمد که انســـان مرحله زندگی بدوی را تـــرک گفت و شهرنشـــینی را آغاز کـــرد، اما تمدن صرفاً شهرنشـــینی نیست. در واقع میان شـــهر و تمدن رابطه خرد و کل برقرار اســـت. از آن هنـــگام که آدمی به رشـــد و تعالـــی روی آورد، هـــم به نیازهـــای حیات جســـمانی و هم به احتیاجات معنـــوی خویش توجه کرد. از این رو کوشـــید تا به هر دو نیاز جدی پاســـخ داده و آن ها را اقنـــاع کند. حاصل این کوشـــش دســـتاوردها و اندوخته‌های مادی و معنوی بود که تمدن را بوجود آورد. در مورد عواملـــی که تمدن را بوجود آورد، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، اما چند نمونه آن بارزتر است، مانند: عامل انسانی که یکی از مهم ترین عوامل است، زیرا انســـان با فطرت، غریزه‌ها و عقل حیـــرت انگیز خویش در ایجاد تمـــدن نقش محوری را ایفا کـــرده و بدون او عوامل مادی و معنـــوی دیگر بی موضـــوع و بدون فاعـــل خواهند بود(بلعمی، ۱۳۷۳: ص۴۶۶). انســـان پس از ارتباط با محیط بیرونی و کسب تجارت و اکتســـابهای گوناگون اولیه در پرتو استعدادهای فطری در مســـائل مختلف دست به آفرینش زده و دســـتاوردهایی گوناگون عرضه کرده که تمدن را به وجود آورد. از دیگر عوامـــل پیدایش تمدن عامل مـــادی و طبیعی است، زیرا اگر ســـرزمینی حالت کسالت و بیحالی داشته باشد، حتی اگر از عامل انســـانی فعالی برخوردار باشد، باز نمی‌توان انتظار ظهور تمدن در آن ســـرزمین را داشت، زیرا تمام نیروها بر رفع گرسنگی متمرکز می‌شـــود و فرصتی باقی نمی‌گذارد تا انسان به مســـائل ضروری‌تر و بنیادی تر بپردازد که در این مورد شـــرایط جغرافیایی نقش مهمی دارد. به هر حال انسان با آســـایش خاطر از مایحتاج اولیه زندگی بـــه فکر ایجاد علم، فلســـفه، ادبیات و هنر و غیره می‌افتد و در این صورت تمدن بوجود می‌آید(کاشفی، ۱۳۸۹: ص۴۵).

بهترین و بارزتریـــن نمود تمدن در مکانهایی بوده اســـت که این شـــرایط را داشـــته‌اند و این شـــرایط در کناررودها فراهم بوده است. رودخانه‌های بزرگ شیر کشـــاورزی و مایه حیات زندگی بشر بوده اســـت. نیل، فرات، دجله و رودهای بزرگ در چین و هند نمونه‌هایی از آن اســـت که نخستین جامعه‌های ســـازمان یافته در کناره‌ی آن بنیاد نهاده شد. در مجموع آنچه باید فراهم شـــود تا ارکان تمـــدن بر روی آن قـــرار گیرد، در حقیقت بســـتری از آرامش و امنیت است یعنی امکان کاهش اضطراب‌ها و دل‌مشـــغولی‌ها. البته به باور بســـیاری ازجمله ابن خلدون، هر تمدن در مسیر شکل‌گیری خود نیاز به نوعی غرور و همبســـتگی ملی دارد که ابن خلـــدون از آن به عنوان عصبیت یاد کرده است(بلعمی، ۱۳۷۳: ص۴۶۶). این مفهوم در واقع روح اصلی هر تمدن است. عاملی که انگیزه‌ی لازم را فراهم می‌آورد و تعاون و همکاری گروهی مشخص و هدفمند را شـــکل می‌دهد. بنابراین اصل همکاری و تعاون باید مورد مقبول عامه واقع شـــود تا گروهی هم نظر بر اســـاس آن و با تکیه بر اخلاقیات(که یکی از دلایل مهم ایجاد تمدن اســـت) بتوانند شـــالوده‌ی تمدن را پی‌ریزی کننـــد. اخلاقیات از این جهت اهمیت دارند که باعث می‌شود از سقوط در سراشیبی‌ها و پرتگاههای مسیر جلوگیری می کند. از عوامل دیگر در ایجاد تمدن می‌توان به تســـامح یا اصل درک و تحمل دیگران یاد کرد، زیرا با تحمل و صبر و بردباری در برابر انکار و اندیشه‌های مختلف می‌تـــوان ارتباط با آنـــان را حفظ و به رشـــد و تعالی رسید و از تجربیات و پیشـــرفتهای آنان در مسیر خود استفاده نمود(ولایتـــی، ۱۳۸۲: ص۱۲). حفظ وحدت و یکپارچگی نیز در رشد و اعتلای یک تمدن نقش به سزایی دارد. در پاره‌ای از موارد دین نیز عامل ایجاد یا تقویت یک تمدن به شمار می‌رود مانند آیین اسلام(ولایتی، ۱۳۸۲: ص۳۴).

اگر بخواهیم در مـــورد تمدن یک ملت صحبـــت کنیم، باید از وســـعت مملکت و عظمت و ثـــروت آن و نتایج و وســـایل پیشـــرفت آن صحبت شـــود. در مورد تمدن اسلام هم چنین است، زیرا بزرگی سرزمین اسلامی و کثرت قومیت آن در پرتو تعالیم اسلام نه تنها خدشـــه‌ای در پیشرفت آن وارد پیشرفت آن وارد نکرد بلکه سرعت آن را فزون‌تر ساخت. از نظر وسعت مکانی به نقل از فرازی محدوده ســـرزمین اسلامی از فرغانه و انتهای خراســـان قدیم(شـــامل افغانســـتان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکســـتان امروزی) تا طنجه‌ی مغرب سه هزار و هفتصد فرسنگ و از دربند(قفقاز) تا جده ششصد فرسنگ و تا بغداد سیصد فرســـنگ و از مکه تا جده سی و دو مایل فاصله وجود داشت. به گفته مقدسی مملکت اسلام از شرق به کاشغر و از غرب تا ســـوس امتداد داشـــته و ده ماه راه وجود داشت. به نظر ابن حوقل مملکت اســـلام از شـــرق به هند و از غرب به سرزمین سیاهان و ســـواحل اقیانوس اطلس و از شمال به بلاد روم و ارمنستان و آلان واران و خزر و سرزمین‌های بلغار و اسلاو و ترکستان و چین و از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان و دریای مدیترانه امتداد داشـــته اســـت(براون، ۱۳۵۱: ص۴).

در کتاب فرهنگ و تمدن اســـلام و ایران، پهنه جهان اسلام را از مشـــرق در منطقه ختارختن(در چین امروزی) تا منتهی الیه مغرب مســـکون آن روزگار، یعنی مغرب اسلامی می‌داند و می گوید این گســـتردگی در شمال خط مســـتقیمی بود که از شمال چین به ســـواحل شـــمالی بحر قزوین(دریای خزر)

وصل می‌شـــد و تا ارتفاعات پیرنه در جنوب فرانســـه ادامه پیدا می کرد و در جنـــوب خطی بود که از مجمـــع الجزایر موجود در آسیای جنوب شـــرقی به منتهی الیه جنوبی شبه جزیره هند در زمینه دریایی و جنوب بیابان‌های خشـــک و بی‌حاصل افریقا در زمینه خشکی امتداد می‌یافت(ولایتی، ۱۳۸۲: ص۲۴). در مجموع تمدن اســـلامی از قرن ششم تا هفتم رو به ضعف نهـــاد تا اینکه در قـــرن ۱۲و ۱۳ هجری عملا در مسیر افول می‌افتد. عوامل گوناگونی موجب رکود و انحطاط مسلمین شـــد. عواملی چون فســـاد و تجمل و انحطاط اخلاقی که از درون باعث ضعف شد و عواملی چون توسعه اســـتعمار و تهاجم فرهنگی که در مرحله بعد موجب لطمه به پیکره تمدن اســـلامی گردید(همان: صص۵۱-۲۵).

٤- یافته های تحقیق

۴-۱- خراسان بزرگ

یاقـــوت حمـــوی جغرافیـــدان بـــزرگ ایرانـــی در کتاب مراصدلاطـــلاع بر پایه برخـــی از پژوهش‌هـــای خویش می‌نویسد: خراسان سرزمینی وســـیع است که یک طرف آن از جویـــن و بیهق به عراق می‌رســـد و طرف دیگرش از طغارستان(طخارســـتان) و غزنه و سبحستان(سیستان) به هند منتهی می‌گردد. از شهرهای آن نیشابور و هرات و مرو که قسمتی از بلخ اســـت و طالقان و نساء و ابیورد و سرخس می‌باشد. جیحون و خوارزم را هم بعضی تابع آن شمرده‌اند و گفته شده خراسان دارای چهار کرسی بوده:

کرسی اول: ایرانشهر که عبارت باشـــد از نیشابور، قهستان و طبین و حوادث و پوشـــنج(از نواحی هرات) و بادغیس(از توابع هرات که در قدیم شـــهری بزرگ و با صفـــا بوده) و طوس کـــه به طابـــران تصریح شـــده. کرســـی دوم: مرو شاه جهان و ســـرخس و نســـاء و ابیورد و مرو رود و طالقان و خوارزم. کرســـی ســـوم: طـــرف غربـــی رود جیحون و جرجان و خـــوارزم و طخارســـتان علیا و اندرانه(شـــهری نزدیک هندوکش) و ساســـان و بغلدن(شـــهری از نواحی بلخ) و والج(نام شـــهری در طخارســـتان). کرسی چهارم: ماوراءالنهر، بخارا و شـــاش یا چاچ(کـــه در آنجا کمان‌های خوب می‌ساختند) و سغد(نزدیک سمرقند که آن را به سبب خوشی آب و هوا از بهشت‌های چهارگانه به شمار آورده‌اند و بین جیحون و سمرقند) (بینش، ۱۳۲۹: ص۳).

به طورکلی می‌توان خراســـان خاص را سرزمینی طولانی دانست، گسترده از نزدیک کرانه‌های جنوب شرقی دریای خزر تـــا بلندیهای حصـــار مانند پامیـــر و هندوکش، که در نظریه‌ای دیگر و در مقطعـــی از تاریخ، مرزهای آن از حلوان یاری تا شـــرق(آنجا که خور برآید) گســـترده بوده‌است. در واقع خراسان گاهی شامل سرزمین پرنعمت جنوب دریای آرال(خوارزم) و نواحـــی آن ســـوی جیحون(ماوراءالنهر) و بســـیاری از فلات ایران می‌شـــده که حدود شرقی آن تا چین می‌رســـید ولی عملا این مرز از بلـــخ و بخش معروف به طخارستان(باختر باســـتانی) آنسوتر می‌رفت و در مغرب به همین گونه حدود خراســـان کمتر بـــه مرزهای زاگرس می‌رسید اما گاهی شامل قومس، جرجان، ری و بخشهایی از طبرستان می‌گشت و با آن که ماوراءالنهر غالبا با خراسان یکی گرفته می‌شـــد، ولی عملا آمودریا همان مرز شمالی خراسان شـــناخته می‌شـــد و گاهی عملا تا این حدود هم نمی‌رسید(بلاذری و همکاران، ۱۳۷۱: صص۴۹-۳۸).

در دوره اسلامی شـــهرهای بلخ، هرات، مرو و نیشابور چهار شهر اصلی خراسان بودند. از شهرهای مهم دیگر خراسان می‌توان طوس، سرخس، بادغیس و بیهق(سبزوار امروزی) را نام برد. خراســـان بزرگ ایـــران پـــس از تجزیه در طی ۳۰۰ سال گذشـــته و در دوره قاجار توسط روس و انگلیس امروزه با این حال دارای ۳۲۰ هزار کیلومترمربع مســـاحت پهناورترین استان ایران محسوب می شود. به گفته مورخان نژادهای آریایی که پارثوکا در این منطقه ســـکونت داشته اند. منطقه افغانســـتان کنونی در کتب تاریخی ایران آریانا ایران نامیده می شد و در تمامی سلســـله های هخامنشی و پارتی و ساســـانی و ســـامانی حتی دولت یونانی سلوکی خراسان به صورت متحد و بزرگ در خاک ایران برقرار بوده است. در ســـال ۱۷۴۴ میلادی از بطن سرزمینهای غصبی کشور متجاوز بریتانیا کشوری ســـاختگی به نام افغانستان (آریانا ایران یا همان خراســـان بزرگ ایران) بنا نهاده شد و نخستین پادشـــاهی به ظاهر مستقل این کشور را احمد شاه ابدالی تشکیل داد(بینش، ۱۳۲۹: صص۴-۳).

بزرگ ترین قیام مردم خراســـان قیام تاریخی اشـــک اول می باشـــد که منجر به رهایی ایران از زیر یـــوش یونانیان شد. در ســـال ۲۵۰ قبل از میلاد اقوام پارت آریایی در شهر آســـاک(قوچان امروز)، به فرماندهی اشـــک اول دست به اقدامی تاریخی در ایران زدند که به اشـــغال ایران توســـط قوای سلوکی پایان داد و سلسله ملی شاهنشاهی اشکانیان را پایه گذاری کردند. سلســـله اشـــکانی پس از حدود ۴۰۰ ســـال امپراتوری در نهایت رو به زوال رفت و سلســـله ملی دیگری به نام ساسانی در ســـال ۲۴۱ پس از میلاد روز کار آمد. ساسانیان بناها- امارتها و آتشـــکده های بسیاری در خراسان به جای گذاشتند، ولی خراسان پس از اسلام بارها مورد یورش اعراب قرار گرفت(مشکور، ۱۳۷۱: ص۱۸۶).

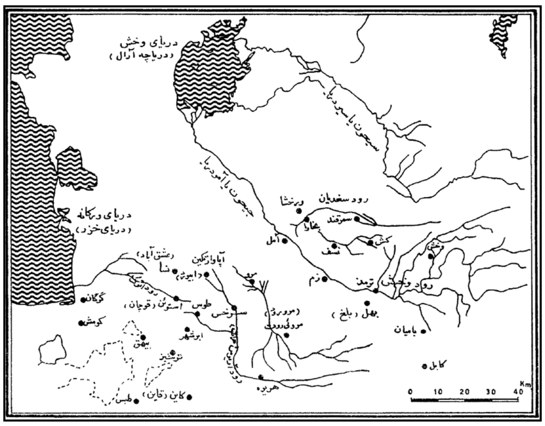
اکثر مورخان، فتح خراسان را در ســـال(۲۲ هـ ق) و در ایام

خلافت عمربن خطاب و ابتدای فتوح خراســان را طبسین و ولایت قهستان دانســته اند. راهی که از خبیص(در شرق کرمان فعلی) به طبسین، سپس به جنوب قهستان و از آنجا به هرات، نیشــابور، مرو و بلاد دیگر ماوراءالنهر منتهی می شده اســت. برخی نیز فتح خراسان را در سال(۲۹ هـ ق) در ایام خلافت عثمان بن عفان عنــوان کردهاند، زیرا بعد از وفات عمربن خطاب، مردم خراســان در سال دوم خلافت عثمان شــورش نموده و عرصه را بر عبدالرحمن بن سمره که در آن زمان والی خراسان بود، تنگ نمودند. عبدالرحمن در نامه ای به عثمان وی را از این امر آگاه ســاخت. عثمان، عبدالله بن عامر بن کریــز را مأمور کرد که با ســپاه بصره به خراســان روانه گردد. عبــدالله از طرف یزد و طبســین وارد خراســان شــد و پس از اندک زمانی بلاد آنجا را فتح کرد(بلاذری و همکاران، ۱۳۷۱: صص۴۹-۳۸).

خوراســان در زبان پهلوی(واژه نامه پهلوی) از خور + سان آمده است. خور به معنی خورشید و روشنایی است. ایرانیان باستان به ســرزمینهای شــرق که جایگاه طلوع خوردشید بوده است، خراســان می گفته اند. به عبارتی دیگر سرزمین خورشید معنی می دهد. خوراسانیک پهلوی همان خراسانی امروزی است، اما خراسان بزرگ سرزمین آریایی پهناوری بوده که متاســفانه توسط اســتعماگران انگلیس و روس و شاهان وطن فروش قاجار به بیگانگان واگذار شد(مشکور، ۱۳۷۱: ص۲۳۶).

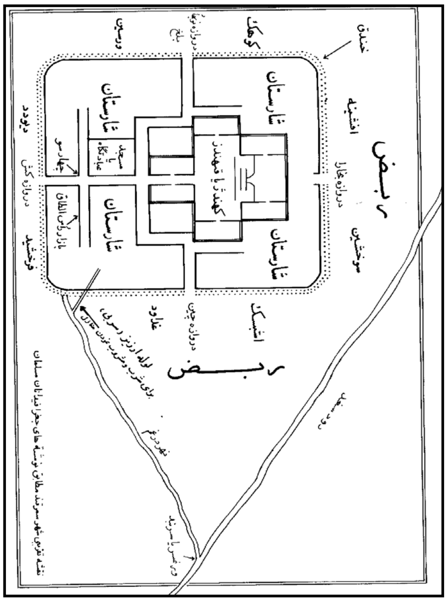
در متن پهلوی جغرافیــای تاریخ ایران به خطه خراســان به طور گسترده پرداخته شده اســت. این متن دربرگیرنده شرح حال و چگونگی ساخته شدن شــهرها، احداث پل ها و تاسیسات دیگر در ایران باستان اســت. به استناد بخش موجود در خطه خراســان یادرکرانه(حاشیه) خراسان شهر ســمرقند را کاووس پورکواد(کیکاووس پســر کیقباد) پی افکند و سیاوش پســر کاووس بنای آن را به فرجام رساند. در سال ۶۱۶ هجری قمری چنگیزخان در راس سپاهیانش که هنوز بربر بود، امپراطوری خوارزم را مورد تعرض و تجاوز قرار داده و بخارا و ســمرقند را غارت کــرد و بهترین بلاد شرقی ایران و خراســان و ماد قدیم را ویران نمود(مشکور، ۱۳۷۱: صص۲۲۲-۲۲۱). از آنجایی کــه قلمرو حاکمیت ســامانیان افزون بر یک قرن از تهاجــم بیگانگان در امان ماند، همین امر بزرگترین عامل و موجبی برای رونق گرفتن اقتصاد در خطه خراســان شــد. قلمرو حاکمیت سامانیان افزون برماوراءالنهر، خراســان، گرگان، طبرســتان، ری، سیســتان و بلخ را نیز دربر میگرفت(بیات، ۱۳۵۳: ص۱۵). گستره خوراسان بزرگ شــامل: قندهار – بلخ – بدخشان – بادغیس – تخار – زابل – کابل – هــرات – هلمند – بخارا – سمرقند – عشق آباد – دوشــنبه – خجند – کافرنهان – مرو – خوارزم – تاشکند و غیره اســت که متاسفانه امروزه همگی با توطئه استعمار روس و انگلیس از ایران بزرگ جدا شدند. امروزه این شــهرها در افغانستان – جنوب ازبکستان – ترکمنستان و تاجیکستان است. در شهرهایی مانند مرو، بخارا، ســمرقند و هرات کتابخانه ها و مراکز علمی بزرگی تاسیس شده اند که مهد پرورش اندیشمندان و دانشمندان در ایران پیش از اسلام بوده اند(براون، ۱۳۵۱: ص۵).

تصویر ۱-نقشه خراسان بزرگ



٤-۲-سمرقند

اگر کلمه ســمرقند را معرب ســمرکند پهلوی و مرکند یا هارکاندا ی یونانی بدانیم، شــاید ســخنی ناصواب نباشد، کلمه کند به معنی شــهر و ده اســت و ترکان ده را کند یا گند گویند. ســمر خود پادشــاهی ترک بوده که آن شهر به نام خویش بنا کرد (بلعمی، ۱۳۷۳: ص۹۷۶). ســمرقند مرکز سغد و شــهر بزرگ آن اقلیم اســت و در جنوب وادی سغد قرار دارد و نخستین شهر ماوراءالنهر شمرده می شود. بر اســاس تحقیقات مون گیت که با توجه بــه یافته های باستان شناسی در این مناطق ابراز شده است، شهر سمرقند از قدیم، مرکز سرزمین سغد بوده است. شهر سمرقند آب و هوای مطبوع داشته چنان که جغرافی نویسان شیفته آن می شدند. مقدسی می گوید: ســمرقند شهری کهن و ثروتمند و محترم و مرکزی زیبا و دل گشــا و مرفه است(مقدســی، ۱۳۶۱: صــص۴۰۲-۴۰۱). آب آن فراوان و از رود ســغد مشروب می شــود. ســاختمان های بلند و اســتوار دارد، روستاها پرمایه و شهرک های زیبا و آب در میان کوچه ها و خانه ها در جریان است. شهر سمرقند کهن دژی داشت که مرکز سیاسی به شمارمی آید و شهرهای دبوسیه ، اربنجن ، کشــانیه ، اشــتیخن ، کش، نســف و خجنده تابع آن بودند(ابن خردادبه، ۱۸۸۱: ص۲۶). سمرقند شهری بزرگ و حاصلخیز و پرآب و پرجمعیت بــود و پیرامونش باغ های فراوان داشت(مقدسی، ۱۳۶۱: صص۴۰۱-۴۰۰).



تصویر ۲- نقشه شهر سمرقند

مدنیت در واحه سغد ســابقه طولانی دارد و شهرهای بزرگ این واحه، ســمرقند و بخارا با اســاطیر و تاریخ ایران همیشه همراه بوده است. تاریخ بنای سمرقند به گذشته دور می رسد. حفاری های غار آمان کوتان واقــع در ۴۰ کیلومتری جنوب ســمرقند نزدیک گردنه تخت کرچه زیر نظر د.ن.لو آثاری مربوط به دوران پارینه ســنگی میانه را پدیدار کرد(ورجاوند، ۱۳۵۷: ص۲۰۷). ادیب الممالک فراهانی می گوید، سمرقند را افراسیاب ســاخته و آن جا را دارالملک خود قرار داده بود که به مرور خراب و ویران شده است (فراهانی، ۱۳۱۴: ص۶۶۸).

سمرقند در زمان هخامنشیان نیز رونق داشته، چون هنگامی که کوروش یهودیــان را نجات داد بعضــی از یهودیان که در ایران مانده بودند به نقاط شــرقی ایران مانند سمرقند و بخارا رفتند(نجم آبــادی، ۱۳۷۱). حمزه اصفهانــی اعتقاد دارد که اسکندر در سمرقند، شــهری ســاخت و نام آن را اسکندریه گذاشــت(اصفهانی، ۱۳۴۰: ص۲۹). دیاکونــف نیز این نظر را تایید می کند و می نویســد اسکندر در ســغدیان جنگید و سمرقند پایتخت ســغدیان را متصرف شد و در آنجا ساخلویی مستقر ساخت(پیکولوسکایا و همکاران، ۱۳۴۶: ص۴۴).

در سمرقند بازرگانی نیز رونق بســیار داشت و کالا از راه های دور به آنجا آورده می شــد و دلیل آن، موقعیت جغرافیایی آن بود چرا که این شــهر در تقاطع راههای عمده بازرگانی که از هند(از طریق بلخ) و داخل ایــران(از طریق مرو) و متصرفات ترکان میگذشت، قرار داشت. تجارت برده در سمرقند از رونق برخوردار بوده و خرید و فروش غلامان و کنیزکان ترک دارای اهمیت ویژه بود. اندکی نگذشــت کــه در دهه پنجاه هجری مسلمانان آهسته آهسته، ابتدا بخارا، سپس سمرقند را در حوزه ممالک اسلامی قرار دادند و این دو شهر از جمله شهرهای بســیار مهم و تاریخ ساز اســلام و ایران گردید(بیات، ۱۳۵۳: ص۶۶).

٤-۳- هرات

اغلب نویسندگان و محققین لفظ هریوه را به اوستا می نامند زیرا که اوستا از ممالک شانزده گانه ای نام می برد که مردمان آریایی در آن ممالک ساکن بوده اند. ضبط های گوناگون این کلمه به صورت آریا، هاریوه، هریوه، هاریوا، هرای، هری و هرات نشــان می دهد که این کلمه از لفظ آریــا تا هرات را ســیر نموده و احتمالا بایستی این ســرزمین محل انشعاب آریاهای هندی و ایرانی باشد(فرای، ۱۳۵۸: ص۲۹).

وندیداد اوســتا خبر می دهد اهورا مزدا، ششمین کشوری که آفرید هریوه بود که البته مانند همه شهر های دیگر که اهورا مزدا آفریده با نزهت هم بوده است. این شهر از لحاظ تاریخی قدمت و اهمیت زیادی داشــته و ازجمله شهرهایی است که دورانی از شــکوه فرهنگی، علمی و سیاسی را پشت سر نهاده اســت. قرن نهم هجری، دوران اوج تمدن و فرهنگ هرات بوده اســت. در این برهه از زمان سلسله ی تیموریان در ایران حکومت می کرد. هرات در بیشتر دوره های تاریخی به عنوان یکی از مهم ترین شهرهای خراســان به شمار می رفته، ولی دوران شــکوفایی و اوج زیبایی آن مربوط به عصر تیموریان اســت. در این زمان معماری نیــز در دوره ی اوج زیبایی خود به ســر می برد(بیات، ۱۳۵۳: ص۱۲۵). هــرات در این دوره وسعت یافت، ابنیه، کاخ ها، باغ ها و مساجد و مدارس متعددی در آن ســاخته شــده و مرکز حوزه ی علمیه و مناسبت های فرهنگی آن روز گردید. تعداد مدارس و مراکز تعلیم در دورهی تیموریان زیاد بود. تا دوره نادرشاه افشار هرات در تمامی دوره های تاریخی جزوی از ایران بود. پــس از مرگ نادر افغانها بر هرات مسلط شدند، ولی کماکان جزوی از ایران بود. درنهایت ماموران کشور فخیمه انگلســتان که همیشه با مزدوران خود در کشــورهای دیگر دخالت می کنند در هرات مامور جدایی هرات از ایران شدند. در زمان ناصرالدین شاه قاجار محمدخان افغان هرات را از ایــران جدا کرد. ناصرالدین شــاه و یارانش هرات را محاصره کردند و در سال ۱۲۷۳ این شهر را به ایران متصل کردند، ولی در نهایت با مداخــلات بریتانیا قرار بر این شد که انگلستان همیشــه مزدور که جنوب ایران را که اشغال کرده بود آن جا را ترک کند و ایــران هم تعهد دهد هرات را به افغان ها واگذار نماید(جوان، ۱۳۴۰: ص۴۳).

تیمور لنگ در طول ۳۵ سال سلطنت خود از سال ۷۷۲ تا ۸۰۷ هجری قمری، برای تثبیــت حاکمیت و قدرت خود در ایالات ایران ناچار شــد در کمال بیرحمی بهتریــن و ثروتمندترین شــهرهای تاریخی ایران یعنی اصفهان و شــیراز در مرکز و هرات و بلخ در مــاوراء النهر را تاراج کند. دولــت قاجار هم با

بستن قرار ننگین در سال ۱۲۴۹ هرات را از پیکره ایران جدا کرد و خفت بزرگی در تاریخ ایران به جای گذاشت و سال های پس از آن نیز برخی دیگر از شهرهای خراسان را به اشغال بیگانگان در آورد. بهطور کلی هرات امروزه جزوی از افغانستان است که در جنوب غربی آن قرار دارد(بیات، ۱۳۵۳: ص۱۲۶).

٤-٤-مرو

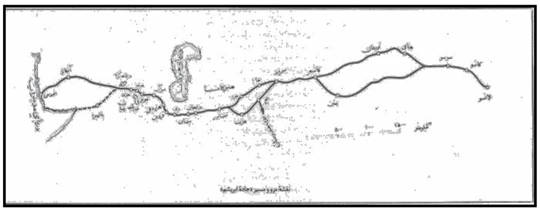
اولین اثر مکتوبی که از مرو به نام مورو یا مورگو یاد می کند، اوستاست(بلنیتسکی، ۱۳۶۴: ص۱۹). در وندیداد اوستا آمده است: مورگو یکی از کشورهای آریاست که اهورا مزدا آفرید و اهریمن درآنجا فساد و غارت را علت گشت (مهرین شوشتری، ۱۳۲۱: ص۴۲). در کتیبه بیستون دوران هخامنشی نام مرو به زبان اوستایی مروگرا آمده که یکی از استان های مهم دولت هخامنشی بوده است(سامی، ۱۳۴۱: ص۱۵۸).

یونانیان مرو را مرگیانا گفته اند که جزء ساتراپ پارت بوده است و گاهی نیز ولایتی مستقل به شمار می رفته است. مرو به مرو شاهجان یا شایگان معروف بود و ظاهرا شاهجان معرب شاهگان فارسی و به معنی شاهانه و شاهوار است(ستوده، ۱۳۵۱: ص۱۷۳). قدیمی ترین سندی که درباره بنای مرو صحبت می کند، وندیدا اوستا است که می گوید سومین کشور بانزهت که من اهورا مزدا آفریدم، مرو توانا و خوش قلب است، اما در باب بنای مرو توسط تهمورث باستانی مطالب فراوانی به چشم می خورد از جمله استخری می آورد که شهر مرو، که آن را مرو شاهجان می خوانند، شهری قدیمی است. گویند که قهندژ را تهمورث بنا کرد و شارستان را ذوالقرنین در هامونی نهاده که حدود آن هیچ کوه ننماید(جوان، ۱۳۴۰: ص۴۷۲).

بحث در مورد بنای مرو را با گفته آقای مشکور مورخ اخیر ایران باستان می توان ادامه داد که ساختار حصار مرو را به دوران سلوکیه نسبت می دهد، بدین سخن که آنتیوخوس شهرسازی های پدر را دنبال کرد. او به دور مرو دیواری به طول یک هزار و پانصد استاد(یا چهل مایل جغرافیایی) کشید (مشکور، ۱۳۵۰: ص۷۴).

شهرسازی و معماری مرو مربوط به دوران اشکانیان می باشد زیرا در مورد بعضی از شهرهای پارتی نقشه ای به کار رفته که بیشتر شبیه دایره اند، شهرهای تیسفون و بخشی از مرو چنین بود. اندیشه نقشه دایره وار شاید از اردوگاه های مدور آشوری گرفته شده باشد زیرا از فضای دایره وار، در مقایسه با قلعه های چهار گوش آسان تر می توان دفاع کرد(کالج مالکوم، ۱۳۵۷: ص۲۲۸). مرو امروزه جزوی از ترکمنستان است. مرو جزوی از خراسان بزرگ و روزگاری هم پایتخت دولت ایرانی طاهریان بوده است. مرو به گفته احمد ابن یعقوب مهمترین شهر خراسان ایران بوده است. همچنین مرو به گفته ابرهیم اصطخری به نام شاه جان معروف است. گفته می شود این شهر را طهمورث ایرانی بنا کرده است. خوش ترین شهر خوراسان بزرگ، مرو است که دارای میوه ها و رودهای بسیار می باشد(جوان، ۱۳۴۰: ص۴۷۸).

تصویر ۳-نقشه شهر مرو و مسیر جاده ابریشم



٤-٥-بلخ

بلخ در یکی از قدیمی ترین کتاب های آریایی اترودا به صورت بلهیکا و در مهابهارات هم که از لحاظ زمانی پس از وداها نوشته شده به همان صورت دیده می شود(حبیبی، ۱۳۴۷: ص۵). در کتاب اوستا از بلخ به عنوان چهارمین کشوری که اهورا مزدا آفریده است، نام می برد سرزمینی با نزهت و زیبا با پرچم های افراشته (سامی، ۱۳۴۱: ص۱۵۹).

فامبری در تاریخ بخارا، واژه بلخ را این گونه معنی کرده است: بلخ از ماده بالخ و یا بالق گرفته شده است. چون شهر و پایتخت سلاطین ترک را بالخ و یا بالق و یا بلخ می گفته‌اند، مانند خان بالق و خان بالخ و یا خان بلخ. بیهقی می گوید: بلخ در زبان پهلوی شهری بزرگ را می گویند . نام بلخ بامی در ادبیات فارسی نیز آمده است و فردوسی، اسدی توسی و فرخی در ابیاتی از آن یاد کرده‌اند. در اوستا دربارۀ بلخ(که چهارمین قطعۀ زمین زیبا بوده)، این عبارت آمده است: بخدیم سریرام اردو در فشام یعنی بلخ زیبا دارای بیرقهای بلند. در ادبیات پهلوی بهل بامیک یعنی بلخ درخشان آمده است. نام بلخ همواره قرین صفات زیبایی و درخشندگی چون: سریرام، بامیک، بامی، حسنا، قرین بوده است. مورخان برای بلخ نامها و لقب‌های زیادی نقل کرده‌اند، مانند: باکتریا، باختر، خراسان، تخارستان، اسکندریه، بلخ، بلخ بامی، بلخ درخشان، بلخ الحسنا(بلخ زیبا)، بلخ نورانی، بلخ نوبهار، شهر نوذاک و یا شهر نوشاد خوانده‌اند و همچنین در تاریخ بلخ ملقب به ام البلاد، دارالاجتهاد، دارالفقاهه، بلخ مشعشع، بلخ‌شایگان، بلخ اروان، بلخ بی نقص، بلخ شاهستان، خیرالتراب، عروس شهرهای جهان و قبۀ الاسلام بوده است(حبیبی، ۱۳۸۰:

ص ۳۷۱).
شـــهر و تمدن بلخ یکی از کهن ترین تمـــدن های زمین و خراسان قدیم(که شامل افغانســـتان، ایران البته خراسان فعلی، تاجیکستان و ازبکســـتان فعلی) بوده، که تمدن آن مشـــهور و دارای آثار زیادی بوده اســـت. نام بلخ در زبان پهلوی ایران باســـتان به صورت باخل خوانده می شـــده اســـت. بخل روت پهلوی همان رود بلخ کنونی اســـت. به گفته اصطخری جغرافیدان پادشـــاهان سامانی از فرزندان ویند از اهالی بلخ بوده اند. مورخان دربارهٔ بنیانگذار شـــهر بلخ اختلاف نظر دارند. مفتی محمد بلخی در کتاب مجمع الغرائب آورده اســـت: بلخ، دوم شهری اســـت که در روی زمین توسط قابیل بن آدم بنا شد و نیز می‌نویسد: حضرت ایوب پیامبر(ع) در زمان حکومت گشتاسب مبعوث شد، این پیامبر خدا به گشتاسب گفت: حق سبحانه و تعالی تو را امر کرده است که بلخ را بنا کنی، گشتاسب از مرو بدین ولایت آمد و در مدت ده سال شـــهر بلخ را به اتمام رسانید. حمدالله مســـتوفی در کتاب تاریخ گزیـــده بنیانگذار شـــهر بلخ را خراسان از فرزندان سام بن نوح می‌داند که بدان نام شهرت یافت. صاحب روضهٔ الصفا، می گوید: کیومرث شهر بلخ را بنا نهاد، تهمورث آن را به اتمام رســـانید و لهراسب تجدید عمارت کرد و به دور شهر بارو کشـــید . واعظ بلخی نیز در کتاب فضایل بلخ می‌نویســـد: بانی شـــهر بلخ تبع است و برخی از محققان عقیده دارند که بامی ملکه از قوم عادبانی بلخ و بامیان اســـت؛ از این جهت آن را بلخ بامی خوانده اند . علامه دهخدا نقل می کند: اســـکندر مقدونی بانی شـــهر بلخ اســـت و در ابتدا، آن شـــهر را اســـکندریه می‌نامیدند. برخی دیگر بنای شـــهر بلخ را به لهراســـب نسبت داده‌اند. مؤلف مرآت البلدان می‌گوید: مردم آســـیا عقیده دارند که قدیمی‌ترین شهر روی زمین بلخ است و از همین روی آن را ام البلاد می گویند (سامی، ۱۳۴۱: ص۱۵۹).

به گواهی تاریـــخ بطور کلی، بلخ از جمله شـــهرهای مهم تاریخی است که هم قبل از اسلام و هم بعد از ورود اسلام به این ســـرزمین، از لحاظ سیاســـی، فرهنگی اقتصادی و مذهبی از موقعیت و جایگاه بســـیار بالای برخودار بوده است. قبل از اسلام بلخ از مهمترین مراکز دین زرتشتیان و بودائیان بود و بعد از ورود اســـلام به این سرزمین دین‌های دیگر منســـوخ و این شـــهر یکی از مهم ترین پایگاه‌های سیاســـی، علمی و فرهنگی جهان اسلام شـــد. به شهادت کتاب چهـــارم دینی آریاییـــان قدیم که انـــزوادا نام دارد، حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد و مطابق با داستان حماسی هند(مهابهارات) حدود ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد و در ۳۵۰ ســـال قبل از میلاد بلخ یک واحهٔ فرهنگی و از جملهٔ چهار ولایت بزرگ بود(حبیبی، ۱۳۴۷: ص ۳۲).

از نظر جغرافیایـــی و محدوده، بلخ و نواحی وابســـته به آن شـــامل ولایت پهناور طخارستان محســـوب می‌شده که حدود این خطه به دو صورت تعریف شده است:

الف) طخارســـتان نواحی واقع در جنـــوب رود جیحون و سمت شـــرقی بلخ را شـــامل می‌شـــود که مرکز آن شهر طالقـــان و از شـــرق تا بدخشـــان و از جنوب تـــا کوه‌های هندوکش امتداد داشت.

ب) اما در قدیمی‌ترین گزارشـــی از از زائری بودایی به نام هیوان تسنگ که در سال هشـــتم هجری به بلخ سفر کرده به مفهوم وسیع تری اشـــاره می کند که او سرزمین طخار یا تشـــار(به معنی شـــبنم یخ زده، برف یا مه) را از شرق به سلسله جبال تســـون لینگ محدود شده(رشته کوه تسون لینگ تیان شان شـــمال را به هندوکش در جنوب متصل می‌کرد و دیواره عظیم شـــرقی آن را تشـــکیل می‌داد) و از جنوب به هندوکش و از غرب به ایران(که مراد رود مرغاب است) محدود می‌شده است. در یادداشت‌های وی جیحون در وسط طخارســـتان جاری بوده است که از شرق به غرب جریان داشته و آن را به دو بخش شـــمالی و جنوبی تقسیم می‌کرده است(حبیبی، ۱۳۸۰: ص۳۸۹).

بلخ دارای نواحی تخارســـتان – ختل – پنجهیر – بدخشان و بامیان است. بلخ نیشـــکر و نیلوفر بسیار دارد. میوه هایش گرمســـیر اســـت، ولی خرما ندارد. یعقوبی جغرافیدان می نویسد بلخ شهری بزرگ در خراسان است. پادشاه خراسان شـــاه طرخان آنجا منزل دارد. به گفته او بلخ وسط خراسان بزرگ قرار داشته است. به گفته مســـعودی بلخ را لهراسب شـــاه ایران بنیاد نهاد و آنجا را که درختان بســـیار دارد بنا کرد. بلخ را سرزمین حاصلخیز و پرگل وصف کرده‌اند. در منابع اســـلامی عموما بلخ را با القابـــی چون جنت الارض و خیر التراب ســـتوده‌اند و از بســـیاری آب جاری و نهرها و حاصلخیزی خاک و فراوانی محصـــول در این دیار یاد کرده‌اند. بلخ به کثرت روستاهای آباد و بسیاری کشت و باغ های سبز و بوستان های فراوان معروف بوده است. البته به خاطر شرایط اقلیمی نامساعد و بارندگی کم به طور طبیعی برای رونق کشاورزی مســـاعد نبود، اما به خاطر موقعیت جغرافیایی و نظام آب‌رسانی مصنوعی این کمبود را جبران می‌کرد. جبال هندوکش در جنوب بلخ و در فاصله کوتاهی از آن قرار دارد کـــه ارتفاع آن در نزدیکی بلـــخ تغییری در حدود ۳۰۰ تا ۲۴۰۰ متر پدید می‌آورد و به همین دلیل کوه های هندوکش منبع بزرگ آب برای بلخ و دشـــت های آن اســـت که یکی از رودهایی که از آن سرچشمه می‌گرفت، رود بلخ یا باکتروس بوده است(جوان، ۱۳۴۰: ص۳۷۹).

در اعصار نخستین که قبایل آریایی در وادی‌های جنوب آمو نخستین بار ساکن شدند، پادشاهی که یما نام داشت و جمشید خوانده می‌شد از طرف خداوند مامور شد که بلخ را بسازد و در آن بنای نخستین مدنیت و عمران و آبادانی را پایه‌گذاری کند. در حدود شش هزار سال قبل از میلاد زردشت در کتاب اوستا می گوید: اهورامزدا به یما امر کرد تا واره را تعمیر کند که هر ضلع آن به طول یک میدان اسب دوانی باشد و آتش درخشان و از هر حیوانی یک جفت و ... را در آن جای دهد. به این ترتیب واره جمشید در بلخ ساخته و اساس مدنیت در آنجا گذاشته شد و بعدها کانون آئین زردشت شد(حبیبی، ۱۳۸۰: ص۳۷۳).

از عبدالله بن عمر روایت شده که گفت: در مشرق شهری که آن را بلخ می‌نامند و آن شهر متکبران و حیّاران است و دومین شهر از شهرهای دنیاست که پیش از آن شهری نبوده مگر شهر حضرت آدم علیه السلام که در زمین آن را بنا کرد و نامش اوق است. شهر بلخ توسط قابیل بنا شده و مرقد هابیل در بلخ در موضعی است که آن را میدان گستاسب می‌خوانند و خداوند تعالی عذاب را از آن شهر بواسطه آن روضه بزرگ دفع می گرداند. بلخ امروزه جزوی از افغانستان شده است که شامل شهرهای بشمول شبرغان، جوزجان، اندخوی، فاریاب، سمنگان و بامیان می باشد(همان: صص۴۱۲-۴۱۱).

۵- نتیجه گیری

همانگونه که پیشتر اشاره شد فرهنگ و تمدن یک جامعه هویت آن جامعه و منشاء عمدهی دگرگونی‌های اجتماعات بشری که تمام جهت گیریهاو کارکردهای گوناگون از آن سرچشمه می گیرد، است، لذا آگاهی از فرهنگ و تمدن به جهت شناخت هویت و نقطهی آغازین دگرگونیهای اجتماعی ـ تاریخی ضروری بهنظر می‌رسد. بحث ما بر سر تاریخ شهرهای خراسان بزرگ که هماکنون بیشتر آنها از حوزهی اقتدار سیاسی خارج شدهاند، تنها یک بحث جغرافیایی تاریخی نخواهد بود، زیرا که هویت تاریخی هر منطقهای بسته به فرهنگ، مذهب و احساس یگانگی ملی دارد که خوشبختانه با همهی اینکه بیش از یک قرن است که برخی شهرها از ایران جدا گشتهاند، پیوندهای مذهبی و فرهنگی آن مناطق، محققین و مورخین ما را بر آن داشته است تا پیشینهی تاریخی آنها را بررسی و در برابر انستیتوهای شبیهسازی فرهنگی و اجتماعی، از مواد کتبی و تاریخی خود بهره گیرند. بررسی تاریخ و تمدن شهرهایی چون سمرقند، هرات، بلخ و مرو که در این پژوهش به آنها پرداخته شده است، اگر تنها به عنوان یک کار آکادمیک صورت پذیرد و هدفی شایسته تر نداشته باشد، تنها لذت یک سرگرمی را دارد و خواننده فقط تا هنگامی که آن مطالب را مطالعه می کند در نشئه یک رمان تاریخی خواهد بود، اما اگر فرض را بر این نهیم که سرزمینهایی از قرن های دور با ما پیوندهای خونی و فرهنگی داشته اند و هم اکنون نیز این احساس با زنده نگهداشتن عادات و رسوم کهن در آنها موج می زند، لامحاله بر این باور می شویم که بدون شک دارای گذشته یکسانی بوده ایم که دست حوادث هر یک از ما را بهگونه ای گرفتار کرده است و فریادهای مظلومانه آنان را از سر و صدای بوق و کرنای دیگران هرگز نتوانستیم بشنویم و یا آنچنان درگیر مشکلات خود بوده ایم که آن ها را فراموش شده می پنداشتیم. بدون شک بررسی هویت تاریخی هر منطقه نمی تواند ادعای سیاسی بهدنبال داشته باشد ولی حداقل برای ملتی که می خواهد با تاریخ کهن خویش آشنا شود، زمینه ساز مطالعات فرهنگی و بهره برداری سیاسی خواهد شد که هرگز نکوهیده نخواهد بود.

منابع

ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله.(۱۸۸۱). المسالک والممالک. بیروت: انتشارات دارصادر افست لیدن.
استیون لوکاس، هنری.(۱۳۷۸). تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: انتشارات کیهان.
اصفهانی، حمزه.(۱۳۴۰). تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء. برلین.
براون، ادوارد.(۱۳۵۱). تاریخ طب اسلامی، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
بلاذری، فتوح البلدان؛ آذرتاش، آذرنوش و آیتی، محمدحسین.(۱۳۷۱). بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
بلعمی، ابوعلی.(۱۳۵۳). تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی
بلنیتسکی، الکساندر.(۱۳۶۴). خراسان و ماورالنهر(آسیای میانه)، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران: انتشارات گفتار.
بیات، عزیزاله.(۱۳۵۳). اوضاع اقتصادی ماوراءالنهر و خراسان در زمان حکومت سامانیان، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۵۲، صص ۶۳-۸۰.
بینش، تقی.(۱۳۲۹). خراسان، نشریه فرهنگ خراسان، سال دوم، ص ۴-۳.
پیکولوسکایا، ن. و همکاران.(۱۳۴۶). تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم. ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول.
سامی، علی.(۱۳۴۱). تمدن هخامنشی، شیراز: انتشارات سمت، جلد اول.
ستوده، حسینقلی.(۱۳۵۱). قلمرو دولت اشکانی. مجله بررسی های تاریخی، شماره ۶، ص ۱۷۳.
جوان، موسی.(۱۳۴۰). تاریخ اجتماعی ایران باستان، تهران: انتشارات علم زبان.
حبیبی، عبدالحی.(۱۳۴۷). اهمیت افغانستان از نظر تاریخ و باستان شناسی آسیای میانه، مجله آریانا، شماره ۳، ص ۵.
حبیبی، عبدالحی.(۱۳۸۰). تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران: انتشارات افسون.
فراهانی، ادیب الممالک.(۱۳۱۴). آثار سمرقند، مجله ارمغان. شماره ۱۷۳، ص ۶۶۸.
فرای، ریچارد نلسون.(۱۳۵۸). عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات سروش.
کاشفی، محمدرضا.(۱۳۸۹). تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، انتشارات زلال کوثر، چاپ سوم.
کالج مالکوم، پارتیان.(۱۳۵۷). روابط ایران و روم در عصر ساسانیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات سحر، چاپ دوم.
لسترنج، گ.(۱۳۶۴). جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
مشکور، محمد جواد.(۱۳۵۰). پارتیان یا پهلویان قدیم، تهران: انتشارات دنیای کتاب، جلد اول.
مشکور، محمدجواد.(۱۳۷۱). جغرافیای تاریخ ایران باستان، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد احسن.(۱۳۶۱). التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، انتشارات شرکت مولفان و مترجمان، چاپ اول.
مهرین شوشتری، عباس.(۱۳۲۱). ایران نامه یا کارنامه ایرانیان، تهران: چاپخانه فارس، جلد دوم.
نجم‌آبادی، محمود.(۱۳۷۱). تاریخ طب در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
ورجاوند، پرویز.(۱۳۵۷). تمدن های پیش از تاریخ آسیای میانه(ماوراءالنهر)، مجله بررسی های تاریخی، شماره ۷۷، ص ۲۰۷.
ولایتی، علی اکبر.(۱۳۸۲). پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.